جلسه 437

دوشنبه 17/12/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

دلیل اول برای اثبات مفهوم شرط که نظر منسوب به مشهور بود این بود که گفتند مفاد جمله شرطیه تعلیق الجزاء علی الشرط است، کأنه گفته است وجوب اکرام زید معلق علی مجیئه، ولذا مفهوم پیدا می کند که با انتفاء مجیء وجوب اکرام هم منتفی می شود. ما عرض کردیم شواهد مؤید و دلیل بر این است که مفاد جمله شرطیه تقدیر وفرض است نه تعلیق، وجوب اکرام زید ثابت علی تقدیر مجیئه. ولا اقل من الشک. این همه شاهد بر صحت مدعای محقق اصفهانی که مفاد ادات شرط نسبت تقدیریه هست لااقل موجب تردید و شک می شود، اگر نگوئیم که موجب اطمینان می شود به صحت کلام محقق اصفهانی.

ادامه وجوه اقامه شده بر مفهوم شرط

اما وجوه دیگری که ذکر شده است برای مفهوم شرط، اینها را هم بطور اجمال واختصار عرض کنیم.

وجه ثانی: این است که گفته شده است که جمله شرطیه ولو وضع نشده بر افاده علیة الشرط للجزاء فضلا از اینکه افاده کند علیت منحصره را، ولکن انصراف ربط به ربط علّی انحصاری است. چون افضل الافراد و اکمل الافراد برای ربط، ربط علت منحصره است به معلول آن. این اکمل الافراد هست و منصرف است ادات شرط به ربط به نحو علیت منحصره.

اقول: این جوابش واضح است.

اولا: انصراف به اکمل الافراد سخن باطلی است. نور آیا منصرف است به اکمل انوار؟ انسان آیا منصرف است به اکمل انسانها؟ اینطور نیست.

ثانیا: علت منحصره اکمل الافراد علت نیست. علت تامه اکمل الافراد است، اما علت تامه یکی باشد یا متعدد باشد. مثل این می ماند که عالم در بلد یکی باشد یا متعدد باشد، اینکه تأثیری در اکمل بودن ندارد. ممکن است دو عالم نحریر در یک بلد باشند هر دو عالم کامل باشند. منحصر نبودن دلیل بر کامل نبودن نیست.

وجه ثالث: این است که گفته شده است که مفاد ادات شرط ترتب الجزاء علی الشرط هست. گفته می شود که دیگر این را نمی شود انکار کرد که ظاهر إذا طلعت الشمس فالنهار موجود ترتب الجزاء علی الشرط است. حال این را از ادات شرط بفهمیم یا از فاء که بر سر جزاء در می آید بفهمیم که افاده ترتب می کند. پس مفاد إن جاءک زید فأکرمه این است که مجیء زید سبب است برای وجوب اکرام او. وجوب اکرام زید مترتب است بر مجیء زید.

خب اگر زید همزمان یا قبل از مجیء مریض بشود. چنانچه مریض شدن زید هم موجب وسبب وجوب اکرام او باشد المعلول یستند الی اسبق العلل. مریضی زید سبب وجوب اکرام زید خواهد بود. یا در فرض تقارن سبب مجموع المجیء والمرض خواهند بود، واین خلاف ظهور اطلاقی إن جاء زید فأکرمه است که می گوید سبب وجوب اکرام مجیء زید است. ولذا کشف می کنیم که غیر از مجیء زید چیز دیگری سبب وجوب اکرام نیست، وهذا هو المفهوم.

اقول: اولا: ظهور ندارد جمله شرطیه در سببیت فعلیه شرط. نمی خواهیم بگوئیم شرط سببیت اقتضائیه دارد تا بگوئید سببیت اقتضائیه جمع می شود با ابتلاء به مانع. مثل اینکه می گوئیم این سم قاتل است یعنی مقتضی قتل است، ممکن است دارو مصرف کنید این سم دیگر قاتل نباشد. پس اگر گفته بشود مجیء زید سبب اقتضائی وجوب اکرام او است، ممکن است یک مانعی جلو تأثیر این مقتضی را بگیرد. واین خلاف وجدان است که بگوئیم مجیء زید فقط سبب اقتضائی است برای وجوب اکرام. ما مقصودمان از نفی سببیت فعلیه این نیست که بگوئیم مجیء زید سببیت اقتضائیه دارد یعنی ممکن است مانعی نگذارد بعد از مجیء زید اکرام او واجب باشد. نه، ما نمی گوئیم سبب اقتضائی است، می گوئیم ظاهر جمله شرطیه و مفاد جمله شرطیه این است که جزاء وجود پیدا می کند عقیب وجود الشرط. وجود بالفعل پیدا می کند، این را قبول داریم، نه اینکه لولا المانع موجود می شود، نخیر، وجود فعلی پیدا می کند، اما این وجود جزاء استناد فعلی دارد به این شرط؟ این را نمی فهمیم. ما می فهمیم که بعد از وجود مجیء زید وجوب اکرام او موجود است، استناد شأنی را هم می فهمیم که اگر سبب آخری نبود این مجیء زید است که سبب فعلی است یعنی استناد جزاء به او خواهد بود استنادا فعلیا. اما اگر قبل از مجیء زید سبب آخری باشد، دیگر استناد فعلی ندارد وجوب اکرام به مجیء زید. از جمله شرطیه استناد فعلی وجود جزاء را به وجود این شرط نمی فهمیم. استناد شأنی را می فهمیم. استناد شأنی یعنی چه؟ یعنی اگر سبب آخری نبود مجیء زید سبب وجوب اکرام می شود. اما اینکه جمله شرطیه مثل اینکه بگوید اگر این غذا را بخوری مریض می شوی ظهورش این باشد که هیچ چیز دیگر تو را مریض نمی کند، نخیر، ممکن است قبل از این غذا که موجب مریضی می شود این شخص یک آب ویک شربت آلوده ای خورده است و بخاطر آن آب آلوده مریض شده است، بعد که این غذا را می خورد هیچ تأثیری در او ندارد، او یک ساعت قبل دچار بیماری شد مسمومیت غذائی پیدا کرد. اینکه می گوید این غذا تو را مریض می کند ظهورش این است که در فرض خوردن این غذا تو مریض می شوی. اگر قبلا مریض نبودی مریضی مستند خواهد بود به این غذا خوردن. اما اینکه استناد دارد مریضی به این غذا خوردن استنادا فعلیا، این ظهور خطاب نیست. والا لازمه اش این بود که کسی که می گوید این غذا تو را مریض می کند معنایش این است که هیچ چیز دیگر تو را مریض نمی کند. و این خلاف وجدان است. إذا اکلت هذا الطعام تتمرض ظهوری بیش از استناد شأنی، نمی گویم سبب شأنی تا شما در ذهنتان سبب اقتضائی بیاید بعد بگوئید که سبب اقتضائی جمع می شود با عدم وجود مسبب لأجل وجود المانع، من تعبیر کردم به استناد شأنی، می گویم مفاد جمله شرطیه وجود فعلی جزاء هست عقیب وجود الشرط، اما اینکه استناد فعلی هم داشته باشد جزاء به این شرط، نخیر همچنین ظهوری ندارد. استناد شأنی است. یعنی لو لم یکن هناک سبب اسبق لکان وجود الجزاء مستندا الی هذا السبب المذکور فی الخطاب. بیش از این ظهور ندارد.

ثانیا: این استدلال اخص از مدعاست. گاهی حکم انحلالی است، اگر زید مریض بشود سبب است برای یک فرد از وجوب اکرام. بعد هم که می آید سبب می شود برای فرد دیگری از وجوب اکرام. یعنی اگر زید مریض شد آمد نزد شما دو وجوب اکرام آمد. اگر اینطور باشد یعنی دو بار باید از او پذیرائی کنید هر دو سبب فعلی هستند، یک فرد از وجوب اکرام استناد فعلی دارد به مجیء زید ویک فرد دیگر از وجوب اکرام استناد فعلی دارد به مریضی زید. پس بدیل داشتن، اینکه مجیء زید بدیل دارد و هو مرضه این منافات با استناد فعلی جزاء به این مجیء نخواهد داشت.

گاهی اصلا تضاد هست بین این مجیء وآن بدیل. مثلا إن جاءک زید الان فأکرمه، إن سافر فأکرمه. سفر با مجیء الان تضاد دارد. بالاخره زید الان بیاید سفر نمی تواند برود، سفر برود پیش تو نمی تواند بیاید الان. اصلا جمع نمی شوند این دو تا با هم تا فرض کنید آقا اگر با هم جمع شدند یک ساعت قبل سفر کرد یا مقارن با مجیء سفر کرد به کجا شکایت بکنیم؟ آنوقت وجوب اکرام مستند بشود به سفر زید اگر سفر هم سبب وجوب اکرام باشد. آقا! اصلا اگر زید سفر بکند دیگر مجیئش محقق نخواهد شد تا شما دچار غصه بشوید که آقا این مجیء زید وقتی حاصل می شود سرش بی کلام می مانند و او دیگر سبب فعلی وجوب اکرام نمی شود. اصلا در فرضی که زید سفر می کند و او منشأ وجوب اکرام می شود مجیء او نزد شما محال است محقق بشود. در این فرض چه جور می خواهید از جمله إن جاءک زید فأکرمه احتمال وجوب اکرام زید را علی تقدیر سفره نفی کنید؟ شما استدلالتان این بود که اگر قبلا سفر کند یا مقارن با مجیء سفر کند اطلاق دلیل إن جاءک فأکرمه می گوید مجیء سبب است، پس نفی می کند سبب بودن سفر را، اصلا همچنین فرضی پیش نمی آید که یک ساعت قبل سفر کند الان نزد شما بیاید. اگر یک ساعت قبل سفر کند که حالا حالا مسافر است.

در جائی که تضاد هست بین شرط مذکور فی الخطاب وآن چیزی که احتمال می دهید که او هم سبب وجوب اکرام باشد، مثلا سفر زید، سفر زید سبب وجوب اکرام باشد، مجیء زید هم که ضد سفر است او هم سبب وجوب اکرام باشد. اگر این احتمال را بدهید چه جور می خواهید با این استدلال اثبات مفهوم بکنید برای إن جاءک زید فأکرمه؟ استدلال این بود که اگر یک زمانی زید قبل از مجیئش آن ما یحتمل کونه بدیلا عن المجیء را ایجاد کند، یا مقارن با مجیء آن را ایجاد کند، اگر بنا باشد که او هم سبب وجوب اکرام باشد دیگر مجیء سبب فعلی وجوب اکرام نخواهد بود. ما می گوئیم در جائی که آن بدیل اصلا امکان ندارد با این مجیء موجود بشود لامقارنا و لاسابقا علیه، اگر سفر بکند محال است دیگر بتواند پیش شما بیاید، اینجور فرض کنید، خب اگر اینجور فرض می کنید که امکان جمع بین این دو نیست، پس اصلا همچنین فرضی پیش نمی آید. پس شما مفهوم شرط را با این استدلال بطور مطلق نمی توانید ثابت کنید، بلکه نسبت به هر چیزی که امکان اجتماعش با این مجیء باشد. پس اخص از مدعاست. شما با این استدلال دیگر نمی توانید بگوئید ما مفهوم شرط را مطلقا قبول داریم.

عمده اشکال همان چیز است که اول عرض کردیم که نه ادات شرط دلالت می کند بر ترتب بالفعل جزاء بر شرط، و نه فاء.

عجیب است، محقق اصفهانی این همه تلاش کرد که ترتب را وتعلیق را از جمله شرطیه نفی کند، ولی خودش در بحث واجب مشروط می گوید ما ترتب را از فاء می فهمیم، از ادات شرط نمی فهمیم از فاء می فهمیم ترتب الجزاء علی الشرط را، پس دلالت می کند بر استلزام الشرط للجزاء.

اقول: جناب محقق اصفهانی! از شما دیگر توقع نبود. خود شما در همین بحث مفهوم شرط بطور واضح بیان کردید که فاء دلالت بر ترتب جزاء بر شرط به نحو ترتب معلول ومسبب بر سببش نمی کند. ترتب ممکن است اصلا ترتب زمانی باشد، جاء زید فجاء عمرو. ترتب به اعتبار عقل باشد، مثل إذا وجد النهار فالشمس طالعة. اگر روز باشد پس خورشید طالع است. خب ترتب طلوع شمس بر وجود نهار است، یا برعکس، وجود نهار مترتب است بر وجود شمس. این فاء دلالت می کند بر ترتب ولو ترتب به اعتبار وفرض عقل. یعنی ترتب کلامی نه ترتب واقعی معلول بر علت. اتفاقا در اینجا طلوع شمس علت است، جزاء علت است برای شرط، ولی فاء را بکار می برید. إذا وجد النهار فالشمس طالعة. إن کان السماء فوقنا فالارض تحتنا، اصلا این فاء دلالت بر ترتب المعلول علی العلة نمی کند.

گاهی اصلا فاء برای ترتب ذکری می آید. اول یک مطلبی را می گوید بعد مطلب جدید را که می خواهد بگوید فاء بکار می برد.

فاء دلالت می کند بر مطلق ترتب ولو به همان نحو که عرض کردیم وجود الجزاء علی تقدیر وجود الشرط. همین مقدار برای ترتب کافی است. اما اینکه شرط سبب است برای جزاء، ابدا. إن جاء زید فقد جاء عمرو، اگر زید آمده است عمرو که از او تیزتر می آید فقد جاء عمرو. چه ترتبی است؟. ترتب المعلول علی العلة نیست.

وجه رابع: اینکه گفته می شود ظاهر جمله شرطیه حدوث الجزاء عند حدوث الشرط است. إذا افطرت فاعتق رقبة. یک کسی دو بار افطار کرد، چرا شما می گوئید دو وجوب عتق رقبه می آید؟ چون می گوئید ظاهر إن افطرت فأعتق رقبة این است که حادث می شود وجوب عتق رقبه عند حدوث افطار. دیروز افطار کرد، حدث وجوب عتق الرقبة، امروز هم افطار کرد، باز باید حادث بشود وجوب عتق رقبه، نه اینکه آن وجوب عتق رقبه دیروز استمرار پیدا کند، نخیر، یک وجوب جدید حادث می شود. ولذا می گویند اصل عدم تداخل است. دو سبب مثلا دو افطار باعث می شود که دو وجوب عتق رقبه حادث بشود، ولذا باید دو بار عتق رقبه بکنی.

گفته می شود خب تمام شد، ثبت مفهوم الشرط. چطور؟ إن جاء زید فأکرمه ظاهرش حدوث وجوب اکرام عند حدوث المجیء است. اگر بنا باشد مریضی زید هم سبب وجوب اکرام باشد، زید قبل از آمدن مریض شد، با همان حال مریضی آمد، اگر آن مریضی سبب وجوب اکرام باشد، دیگر لایحدث وجوب الاکرام بحدوث المجیء، بل حدث قبل ذلک، واین خلاف اطلاق إن جاءک زید فأکرمه است.

سؤال وجواب: اگر مریضی زید قبل از مجیء زید باشد و او سبب وجوب اکرام باشد دیگر وجب اکرام حادث نمی شود به حدوث مجیء، واین خلاف اصالة الاطلاق است در إن جاءک فأکرمه. پس کشف می کنیم مریضی زید سبب وجوب اکرام نیست.

اقول: و یرد علیه اولا: باز این استدلال هم اخص از مدعاست. در موارد انحلال اگر مریضی زید سبب وجوب اکرام باشد، بعدش هم مجیء زید سبب حدوث فرد دیگری از وجوب اکرام باشد مشکلی پیش نمی آید، حدوث علی تقدیر الحدوث هست.

علاوه عرض کردیم گاهی اصلا تضاد هست بین مجیء زید وآن بدیل محتمل مثل سفر زید. اصلا فرض نمی شود که اول زید سفر کند بعد همانروز نزد شما بیاید تا بعد بگوئید این یک گرفتاری است چطور حل کنیم. اصلا همچنین گرفتاری ای پیش نمی آید که اول زید سفر کند او سبب حدوث وجوب اکرام بشود، بعد همان روز مجیئش محقق بشود بگوئیم چه بکنیم، این مجیء سبب حدوث وجوب اکرام نشد. اصلا همچنین فرضی پیش نمی آید.

ثانیا: و هو المهم، اصلا جمله شرطیه ظهور در حدوث عند الحدوث ندارد. إن اکلت هذا الطعام مرضت ظهور دارد در اینکه مریضی حادث می شود عند حدوث اکل هذا الطعام؟ نه، حدوث شأنی است نه حدوث فعلی. یعنی اگر قبلا مریض نشدی با خوردن آن شربت آلوده، با خوردن این غذا مریض می شوی، مواظب باش. این را می خواهد بگوید. در انشائی هم همینطور است، می گوید إن مسست میتا وجب علیک غسل مس المیت، خب حالا اگر این بار، بار دومش بود که مس میت می کرد، آیا وجوب جدید برای غسل مس میت حادث می شود؟ ابدا. بله در احکام مجازاتیه مثل إن افطرت فأعتق رقبة آنها ظهور دارد که به ازاء هر فردی از افطار یک وجوب عتق رقبه مستقل هست چون حکم مجازاتی است. اما در إن مسست میتا فاغتسل نه، ده بار مس میت می کند، ما لم یتخلل غسل المس اینطور نیست که به تکرار مس وجوب غسل هم تکرار بشود. علی القاعده این است. بله اگر قبلا غسل مس میت بکند بار دیگر دست بزند به میت، خب إذا مسست میتا فاغتسل مفادش این است که موجود می شود وجوب غسل مس میت عند وجود المس. الان باید موجود بشود چون موجود نیست. اما آنجایی که موجود هست آیا فرد جدیدی حادث می شود؟ نخیر. احکام مجازاتیه مناسبت حکم وموضوع دارد. حالا بحثهای فقهی را اینجا مطرح نکنیم والا فرع زیاد می شود. در همان بحث قرائت آیه سجده که موجب وجوب سجود سهو است برخی از علماء گفته اند تکرار قرائت موجب تکرار وجوب سجده نمی شود. مرحوم آسید عبدالهادی شیرازی این فقیه بزرگ صریحا فرموده است که نه، دو بار آیه سجده می خواند یک بار سجده می کند. حالا آنجا ممکن است از روایات انحلال بفهمیم، یک قرینه ای در روایات باشد که ما انحلال بفهمیم، حرفی نیست. در نماز آیات سبب نماز آیات که تکرار می شود ما انحلال فهمیدیم از روایات. چون در روایت دارد فصلّ له، ما از همین له انحلال فهمیدیم، یعنی برای این سبب. انحلال دارد. دو تا سبب شد، فصلّ له فصلّ له. هر بحث فقهی باید جدا با توجه به روایاتش ملاحظه بشود، اما از نظر اصولی ظهور جمله شرطیه در حدوث علی تقدیر الحدوث نیست همه جا، مگر قرینه ای باشد. إذا اکلت هذا الطعام مرضت، إذا مسست میتا وجب علیک الغسل هیچ ظهوری ندارد در اینکه با این فرد از مس میت حادث می شود وجوب غسل. همچنین چیزی نیست.

جمله شرطیه ظهوری در حدوث الجزاء علی تقدیر حدوث الشرط ندارد. این اختصاص به ما ندارد. حضرت امام ره که تندتر فرموده، حتی در احکام مجازاتیه فرموده ما دلیلی بر تکرار نداریم. در حال احرام دو بار تغطیه رأس می کند، کلاهش را می گذارد بر می دارد بار دیگر می گذارد، امام ره فرموده اند یک کفاره یعنی یک ذبح شاة بکند کافی است. إن غطّی المحرم رأسه ذبح شاة دو بار هم تغطیه بکند ذبح شاة. چه ظهوری دارد که هر فردی از تغطیه رأس محقق شد برای محرم او سبب حدوث یک فرد جدید از وجوب ذبح شاة می شود؟. امام در احکام مجازاتیه هم تازه اینجور فرموده است. حالا ما آنجا را عرض کردیم مناسبت حکم وموضوع ظهور در انحلال دارد، اما دلیل نمی شود که اصل مدعا که جمله شرطیه لولا القرینة ظهور در حدوث عند الحدوث ندارد. شواهد عرفی آن را هم عرض کردیم. پس این وجه هم به نظر ما ناتمام است. یقع الکلام فی الوجه الخامس، همه وجوه را ذکر نمی کنیم، برخی از وجوه را گزینش می کنیم، عمده روایاتی است که انشاءالله این روایات را ملاحظه کنید ببینیم به برکت روایات اهل بیت علیه السلام مفهوم شرط را می شود اثبات کرد یا نه.